

نمایشنامه نویسی

در ایران ۲۱

□ حسین فرخی

منوچهر رادین

ابراهیم توپچی و آقاییک

نمایشنامه: ابراهیم توپچی و آقاییک = نویسنده: منوچهر رادین = چاپ اول: ۱۳۵۱ - چاپ دوم: ۱۳۵۵ = ناشر: بابک = تیراژ: ۲۰۰۰ = تعداد صفحات: ۱۱۴ = قیمت: ۱۲۵ ریال

نمایشنامه در ده تابلو

آدمها: سرباز پیر - آقاییک - ابراهیم توپچی - خورشید - دلال - رستم بیک - دهاتی ها - سرباز جوان - دهاتی - سرباز دو - سربازها - چوپان - صاحب منصب یک - صاحب منصب دو - پیرمرد دهاتی - کاروانسردار - قاضی عسگر - زن ابدال - ابدال فرهنگی

خلاصه نمایشنامه:

آقاییک جلوی سربازخانه دارالخلافه، به سفارش کاروانسردار قاطرهایش را برای فروش آورده است. سرباز پیر به او ایست می دهد و قصد سرکبسه کردن او را دارد، در این لحظه ابراهیم توپچی وارد می شود. سرباز پیر از توطئه آقاییک می گوید و آقاییک گریزی به گذشته می زند و می گوید که کارش گله داری بوده است و حالا تعدادی قاطر و الاغ را برای فروش به شهر آورده است ولی قشون می خواهد آنها را ضبط کند. زن ابراهیم توپچی در پی شوهر است. در همین شلوغی ها سوزکله دو صاحب منصب پیدا می شود. خورشید و رستم بیک به کاروانسرا می روند تا قاطرها و خر آقاییک را برای قشون ضبط کنند. آقاییک زیر بار نمی رود چرا که او معتقد است قاطرها امانت هستند در دست او و باید آنها را به صاحبان اصلی اش برگرداند. سرانجام آقاییک داوطلب خدمت در قشون می شود.

اولین درس سربازی به آقاییک داده می شود، کتک زدن مردم دهاتی و باج گرفتن، آقاییک ابتدا زیر بار نمی رود اما وقتی می بیند مردم ساده و دهاتی در جروبخت، رأی به فرمانده می دهند، آنها را تنبیه می کند.

در اردوگاه قشون، تب طاعون و تب زرد می پیچید، عده ای سعی می کنند فرار کنند و عده ای هم با دله دزدی در قشون امورات خود را می گذرانند.

ابراهیم توپچی و چند نفر دیگر، در گیرودار درگیری بین قشون و ترکمن ها به اسارت در می آیند. آقاییک، سرباز پیر، خورشید و رستم در بالای تپه ای شب را به صبح می کنند و در آنجا آقاییک از رستم بیک حق و حقوق خود را مطالبه می کند، دیگران نیز سهم خود را می خواهند. رستم بیک ناچار پولها را تقسیم می کند و وقتی شب همه در خواب هستند، پولها را برمی دارد و می رود. صبح دوباره درگیری شروع می شود، آقاییک و دیگران متوجه دزدیده شدن پولها می شوند. ابدال سرکرده ترکمن ها از راه می رسد و روی سرنیزه اش سربریده رستم بیک دیده می شود، خورشید هم که از شب زخمی شده است تا صبح می میرد. ابدال، آقاییک و سرباز پیر را به گروگان می برد، در اسارت، آقاییک آشپزی می کند و دوخت و دوز خانواده ابدال را انجام می دهد. زن ابدال از آقاییک راضی است و وقتی که بلدها برای بردن اسرا می آیند، آقاییک دوست ندارد با آنها برود. بالاخره آقاییک و سرباز پیر، ابراهیم توپچی و دیگران به وطن برمی گردند. در آنجا قاضی عسگر در حضور صاحب منصبان به آنها خوش آمد می گوید و صاحب منصبان پیشنهاد می کنند که به گردن اسرا و دست و پایشان باید غل و زنجیر بسته شود تا مردم بدانند که مال زیادی برای آزادی آنها داده شده است. ابراهیم توپچی و آقاییک مخالف این حرکت هستند. ابراهیم توپچی را پوزبند می زنند و آقاییک مقاومت می کند و دیگر حاضر نیست داوطلب قشون باشد، قصد فرار دارد، فرنگی او را با گلوله می زند و آقاییک جلوی پای ابراهیم توپچی می افتد

منوچهر رادین در نمایشنامه ابراهیم توپچی و آقاییک به بررسی وضعیت یک دوره تاریخی می پردازد. دوره ای که در آن جنگهای قشون مرکزی با ایلات و عشایر بوجود می آمد.

در نمایشنامه مذکور، نویسنده وضعیت قشون و سربازان و سردمداران و صاحب منصبان را به شکل ظریف و جذابی مطرح می کند. صاحب منصبانی که خود را در گوشه ای مخفی کرده و دیگران را به جلوی گلوله دشمن می فرستند.

آقاییک مردی ساده و معمولی که در اثر شیرین زبانی های خورشید و سرباز پیر داوطلب خدمت در قشون می شود. او که انسانی است صمیمی و در عین حال عادی و مهربان، به تدریج در قشون با پلیدی و پلشتی آدمهای صاحب منصب قشون مواجه می شود. نویسنده سعی کرده است این مراحل را به تدریج در زندگی آقاییک تصویر کند. از همان لحظه اول که آقاییک در جلوی پادگان ایستاده و سربازان قصد سرکبسه کردن او را دارند تا نخستین درس سربازی که آقاییک به چشم خود می بیند قشون یا مردم چگونه برخورد می کنند.

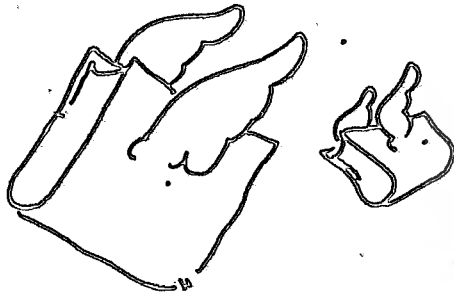
بعدها که آقاییک به اسارت ترکمن ها در می آید، از زندگی در آنجا لذت می برد، چرا که کار می کند و زحمت می کشد. ابراهیم توپچی نیز وضعیتی مشابه آقاییک دارد، با این تفاوت که او تجربه طولانی حضور در قشون را پشتوانه دارد.

نویسنده در ابراهیم توپچی و آقاییک طنز را دستمایه اصلی کار خود قرار داده است. او با توسل جستن به ژانر کمدی، به تبعیض و مشکلات و نارسایی هایی که در آن دوران وجود داشت، فضا شدن آدمها به خاطر هیچ و پوچ تم اصلی نمایشنامه را تشکیل می دهد.

اعظم رحمان پروجر دی

اقلیما

نمایشنامه: اقلیما (مجموعه نمایشنامه) = نویسنده: اعظم رحمان پروجر دی = چاپ اول: ۱۳۶۹ = ناشر: برگ = تیراژ: ۶۶۰۰ = تعداد صفحات: ۲۲۴ = قیمت: ۸۵۰ ریال



پرنده های شط

نمایشنامه در شش پرده و نه صحنه

آدمها: بی بی - سیدعلی اکبر (آقا) - معصومه - صادق - مرتضی - اصغر آقا - سرگرد خزنل - سروان یوسف - محمد - عزیز - ننه محمود - اکبر - محمد - گروهیان جبار - طالب - بشیر فرهاد - جابر محمد - عبدالله جاسم - دکتر - باقر محمد - اسیران - تفنگداران.

خلاصه نمایشنامه:

درگیری ها در خرمشهر آغاز شده است. آقا هراسان وارد خانه می شود و از بی بی می خواهد که وسایلش را برداشته و از شهر خارج شوند. بی بی سرسختانه مقاومت می کند، چرا که بعد از سالها صاحب خانه شده اند. بالاخره با آمدن اصغر آقا و سکینه همسایه های بی بی و اصرار آنها، همگی راه می افتند و می روند. آقا دوباره به خانه اش برمی گردد در خانه به دنبال اسلحه می گردد که متوجه دخترش معصومه میشود.

سروصدای درگیری و تیراندازی می آید. صادق و مرتضی دو رزمنده ایرانی داخلی خانه می شوند، آنها متوجه حضور معصومه در تنور خانه می گردند سید قصد دارد دختر را بکشد تا اسیر عراقی ها نشود، صادق نمی گذارد. درگیری شدیدتر می شود و بالاخره همه اسیر عراقی ها می شوند. در اردوگاه اسرا، آنها نقشه فرار می کشند. بشیر فرهاد سرباز عراقی جابر محمد و طالب به آنها کمک می کنند. انبار مهمات توسط طالب و جابر منفجر می شود و شبی در غیاب سرگرد خزنل که اردوگاه به سروان سپرده شده است اسرا قرار می کنند، فرماندهان رده بالای عراقی، سرگرد خزنل، سروان و گروهیان جبار را به جرم سستی در کارشان اعدام می کنند.

تبعیدی

نمایشنامه در دو صحنه

آدمها: صاحب - مونده - مرد اول - مردم دوم - تبعیدی - زن و تعدادی دیگر

خلاصه نمایشنامه:

مونده و صاحب همه جا را زیر سلطه و نفوذ خود درآورده اند، آنها قصد دارند همه چیز و همه آدمها را به خود وابسته کنند. در مهمانسرای آنها همه چیز مصنوعی است و هر تازه واردی را به نوعی به سوی خود جذب می کنند. در کنار مهمانسرا، کلبه چوبی چوپان

قرار دارد و نوری از درون آن همواره به بیرون می‌تابد. یک تبعیدی جدید از راه می‌رسد، مونده و صاحب می‌خواهند او را به سمت خود جذب کنند، اما تبعیدی با آنها کنار نمی‌آید. در نهایت نیز راه چوپان را ادامه می‌دهد نور را از کلبه بیرون می‌آورد. صاحب که درصدد ساختن قصر بزرگتری است زیر آوار می‌ماند و حالا کم‌کم نور بر جای فضا حاکم می‌شود و درختانی سر از خاک برمی‌آورند.

اقلیما

نمایشنامه در چهار پرده و هفده صحنه

آدمها: تارخ - اقلیما - آزر - لوزا - ناحور - شیث - مهلائل - قتیان - حنا - کلیمه - مزاحم - مرد جوان - قاصد - جارچی.

خلاصه نمایشنامه:

قربانی تاریخ به درگاه خداوند پذیرفته می‌شود و می‌بایست او بر زمین حکومت کند، آزر از این انتخاب هراسان است و درصدد نابودی تاریخ برمی‌آید. تاریخ از اقلیما نامزدش خداحافظی می‌کند و آزر سعی دارد به اقلیما دست پیدا کند اما اقلیما مقاومت می‌کند. فرزندان آزر و لوزا زمین را پر می‌کنند و به تدریج حتی در جنگ و کشتار با یکدیگر برمی‌آیند. آزر همچنان درصدد دیدن و بدست آوردن اقلیماست و حتی خود را به لباس قدسین می‌آراید ولی اقلیما مقاومت می‌کند. هر آگاهی پیامی و سخنی و حضوری در لباس تاریخ، به اقلیما جان دوباره می‌دهد. سرانجام تاریخ بازمی‌گردد، با دستی کتاب و با دستی سلاح و با اقلیما پیوند می‌خورد تا در مقابل آزر و آزرصفهان بایستند. آزر از بین می‌رود و تاریخ می‌ماند و اقلیما که بر زمین حکومت کند.

* * *

پروجردی از نمایشنامه‌نویسان زن پس از انقلاب اسلامی است. سه نمایشنامه پرنده‌های شط، تبعیدی و اقلیما در مجموعه‌ای به نام اقلیما اولین اثر چاپ شده نویسنده در حیطه نمایشنامه‌نویسی است.

پرنده‌های شط، اولین نوشته پروجردی در سالهای اول جنگ به بررسی درگیری و اشغال خرمشهر و نقش زنان در این ماجرا می‌پردازد. نویسنده در این نمایشنامه حضور چشمگیری از زن ارائه می‌دهد، زنی که در لحظه به لحظه پا به پای مردان می‌ایستد و حتی در اسارت دست از مبارزه بر نمی‌دارد. پرنده‌های شط: حدیث مظلومیت و مقاومت مردم جنوب در جدال با حزب بعث و متجاوزین عراقی است.

مریضی معصومه از نکات گنگ و مبهم متن است، لحظاتی او را در شرایط یک بیمار روانی می‌بینیم و در لحظاتی او را در چهره یک رزمنده مبارز می‌بینیم. مشخص نیست چرا بی‌بی (مادر معصومه) اینقدر از او متفر است. آیا این تنفر فقط بخاطر پول‌هایی است که آقا برای معالجه معصومه خرج کرده است و یا مرگ هوشنگ، پسر بی‌بی که سوخته است؟ آیا معصومه در آن مرگ دخالتی داشته است؟ و نکات گنگ و مبهم دیگری که در متن وجود دارد و بی‌جواب می‌ماند.

رزمنده‌های نمایشنامه، حضورشان در حد تیپ ارائه شده است. عراقی‌ها نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند، عده‌ای خونخوار و وحشی و کلیشه‌ای مثل سرگرد خزئل، سروان یوسف و گروهبان جبار، و عده‌ای نیز انقلابی که در نهایت به کمک اسیران ایرانی آمده و در نجات آنها نقش مؤثری دارند.

با تبعیدی نویسنده وارد عرصه دیگری از نمایشنامه‌نویسی می‌شود، او از رئالیسم حاکم در پرنده‌های شط به سمت نماد و سمبل‌سازی در تبعیدی حرکت می‌کند، حرکتی که در نمایشنامه سوم نویسنده، اقلیما - کامل و پخته‌تر می‌نماید. تبعیدی را می‌توان تجربه‌ای برای نویسنده در این انتقال قلمداد کرد. چوپان، نور، مسافرخانه، مونده، دانه‌های گندم و اشیاء و گلهای مصنوعی، نشانه‌هایی هستند که نویسنده در جهت مفاهیم موردنظر در نمایشنامه از آنها سود می‌جوید. در تبعیدی، حکایت عبور و گذر انسان از زندگی در قالب ایستگاهی به نام مسافرخانه مطرح می‌شود، ایستگاهی که مونده و صاحب در آنجا سعی دارند، همه آدم‌ها را در یک قالب واحد به رشد و نمو وادارند. قالب کلیشه‌ای و ماشینی زیستن در عصر صنعت، اما هنوز هم راهنمایی هستند که از کلبه آنان نورسویی به بیرون می‌تابد و دانه‌های گندمی یافته می‌شود تا در عصر رویش آهن بوی طراوت گندم را از یاد نبریم.

در اقلیما نویسنده به سرنوشت آدم به مفهوم کلی کلمه می‌پردازد، هابیل و قابیل و نسل بشر در درگیری‌هایی که برای حکومت کردن و بقا دارند. تاریخ به منزله هابیل است او که در درگاه خداوند قربانی اش پذیرفته می‌شود و گندم‌های زرد و بی‌خاصیت و پر از خار و خاشاک

آزر، که نمادی از قابیل است، پذیرفته نمی‌شود

نویسنده از واقعه خلافت و جانشینی هابیل و قابیل بهره می‌برد و سپس تضاد این دو قطب همیشگی تاریخ، یعنی حق و باطل را به تصویر می‌کشد. آزر در حال تکثیر نسل است، نسلی که فقط به فکر خوردن و خوابیدن و دوباره تکثیر شدن فکر می‌کند. آدمهایی که هیچ ارزشی انسانی و معنوی ندارند و در این میان اشتهای بی‌سرانجام آزر در شهوت است که بیداد می‌کند. نبرد بین سیاهی و نور بکسره و بی‌وقفه در حال انجام شدن است و در این راه، تعدادی از فرزندان آزر به تدریج به سمت اقلیما و تاریخ کشیده می‌شود و سرانجام وعده الهی که پیروزی مستضعفین خاک را وعده داده است به تحقق می‌پیوندد و تاریخ بر آزر غلبه می‌کند.

هر سه نمایشنامه نویسنده بر روی صحنه رفته‌اند، پرنده‌های شط به کارگردانی امیر دژاکام در تالار وحدت در سال ۱۳۶۶ اجرا گردید. تبعیدی و اقلیما نیز، هر دو توسط دکتر محمود عزیزی کارگردانی شده‌اند. تبعیدی در سالن چهارسوی تئاتر شهر در سال ۱۳۶۸ و اقلیما نیز در سال ۱۳۷۱ در سالن اصلی تئاتر شهر به روی صحنه رفت.

محمد رحمانیان

سرود سرخ برادری

نمایشنامه: سرود سرخ برادری - نویسنده: محمد رحمانیان - چاپ اول: ۱۳۶۰ - ناشر: مؤسسه ویرایش - تعداد صفحات: ۵۶ - قیمت: ۹۰ ریال

نمایشنامه در یک پرده

آدمها: سرباز مسن - اسیر - مرد



خلاصه نمایشنامه:

یک سرباز مسن ایرانی، یک اسیر جوان عراقی را همراه دارد. آنها در بیانی گرم و تفتیده در کنار سنگری اطراق می‌کنند. هر دو تشنه و گرم‌زده‌اند. سرباز آب می‌نوشد و مقداری هم به اسیر می‌دهد و سپس هر دو از گذشته خود می‌گویند. اسیر یک کولی است. او از غم‌ها و دردهای زندگی و گذشته‌اش می‌گوید و سرباز نیز از گذشته خود و پدرش که صاحب منصبی در ارتش بوده و با خانها و ایلایاتی‌ها قاطبی شده است و از خودش می‌گوید که بخاطر خندیدن به یک تیمسار در رژیم شاه چه سختی‌ها که نکشیده است. در همین گیرودار یک غیرنظامی وارد می‌شود، صندوقی را با خود همراه دارد که در آن لباس‌های ارتشی و وسایل نظامیان کشته شده را جمع‌آوری کرده. او خبر از آمدن یک ستون عراقی می‌دهد.

بعد از رفتن غیرنظامی، اسیر و سرباز دوباره با هم حرف می‌زنند. سرباز از ظلم و ستم. زمان شاه می‌گوید و سرانجام آن دو به یکدیگر ایمان می‌آورند. وقتی که سرباز از رهبرش امام خمینی می‌گوید و راه او را برای اسیر مطرح می‌کند، اسیر به سرباز می‌پیوندد و سرباز به او تفنگی می‌دهد که در کنارش بایستد.

در سرود سرخ برادری حکایت پیوستن دو سرباز، دو نیروی نظامی از دو جبهه مخالف است. اسیر عراقی که کولی است و در نهایت در اثر نظرات و حرفهای سرباز ایرانی به جبهه ایرانی‌ها می‌پیوندد. نویسنده در نمایشنامه بیشتر بر القای این نکته تأکید دارد که جنگ و خونریزی در نهایت ناخواسته نیروهای ضعیف را از بین می‌برد و سرباز و اسیر نمونه‌ای از این دو-طیف نیرو هستند و نیروی سوم که در واقع مثل کفتاری است خون‌آشام، همدان غیرنظامی (بنده‌لو) است.

سرباز: (زیر لب) لباسی فرم ..

مرد: ها، آره لباسی فرم. لباسی سربازی، شلوارای چریکی، هر چقدر دلت بخواهد دندون طلا - ساعت - چکمه - گردنبندهای طلا همه هم مال سربازا.

مال سربازای خودمون. نگاه کن ژاندارم. (سرباز سر به زیر دارد، مرد نعره می‌کشد). نگام کن ژاندارم، من یه انگلکم، یه زالو که رو نعش سربازای تو سنگر میافته و خونشونو میمکه.

(چند لحظه مکث می‌کند، رو به تماشاچی‌ها) میرم تو سنگرا. هر جا باشه بو می‌کشم و میرم میرم سروقت جسدای بوگرفته‌ای که تو انتظار اومدن آمبولانس‌ها پوسیدن. اونوقت مثل کفتار میفتم رو اون لاشه‌ها. اول لباساشونو می‌دزدم. بعد چکمه‌هاشون. ها... یه چیزی توی آفتاب برق می‌زنه. گمونم این یکی هم مٹ جسد قبلی گردن بند طلا داشته باشه، ولی نه... دهان مرده‌باز مونده و آفتاب خوش خوشک رو دندون طلایی اون سرباز می‌تابه. آروم چاقومو درمیارم و میندازم بیخ لئه اون سرباز مرده و دندون طلاشو که با خون پوشونده شده بیرون میارم. به یه ضرب بعدم با خودم می‌گم: این تیکه طلا که دیگه به درد اون نمی‌خوره. ها ژاندارم، من اینم، غیرنظامی بنده‌لو، یه کفتار مردنی که آرزو می‌کنه تمام تیرهای دشمن به کله شماها بخوره تا من مجبور نشم با این چشمهای کورمکوری جای گلوله رو رو لباساتون رفو کنم.

رحمانیان بیشتر از اینکه مسئله جنگ و درگیری بین دو کشور را موردنظر داشته باشد، به درگیری درونی آدمهای نمایشنامه‌اش می‌پردازد. سرباز و اسیر هر دو در جامعه خود مورد بررسی قرار می‌گیرند، هر دو مورد بی‌مهری واقع شده‌اند و هر دو تا حدودی سرخورده شده‌اند. اسیر در تمامی دوران زندگیش که در عراق گذرانده و سرباز حداقل در بخش عمده زندگیش که در زمان رژیم گذشته طی شده است. نویسنده این دو شخصیت را با این درد مشترک در کنار هم قرار می‌دهد.